



<http://www.arianafghanistan.com>



۲۰۱۹/۰۵/۳۰



حنیف رهیاب رحیمی

دانشمند بی دانش



همیطور که بعضی ها عادت دارند که با جیب های خالی به بازار می روند، در مغازه ها بالا می شوند، طرف هر جنس لُق لُق سیل می کنند، بیع می کنند و نمی خرند بخاطری که توان خریدن ندارند. بهمین ترتیب یک تعداد مردمانی هم هستند که در چانتۀ علمی، ادبی و معلوماتی شان موش اگر بدود پایش به چیزی بند نمیشود، اما در هر مجلس، هر محفل و یا جایی که در مورد موضوعی بحث شود، خود را پس نمی گیرند و آنقدر از آسمان و ریسمان می گویند که دیگران را به گپ زدن نمی مانند.

یکی از همی آدمها جمعه گل خان مامور تصحیح مجله ما بود که از خیرات سر رئیس اداره که خسر محترم شان بود در همین پُست که مانند کُرتی لیلامی سه سایز کلانتر از جانش بود، مقرر شده بود و بدون کوچکترین مفیدیتی در شعبه، هر ماه معاش خود را همراه با اضافه کاری می گرفت و عیش می کرد. در حالیکه او اصلاً مستحق معاش عادی نبود اضافه کاری خو هنوز بسیار زیاد بود.

اما این جمعه گل خان ما یک موجود عجیب و غریبی بود. هر موضوعی که در دفتر یاد می شد، او کله خود را ناخوانده در مجلس درون می کرد و گپ را از دهن یکی ما می گرفت. بخصوص با کاظم اختلاف نظر سیاسی داشت و هر روز دعوای شان بالای این موضوع بالا می شد که کاظم از نظام شاهی دفاع می کرد و جمعه گل عاشق نظام جمهوری و موسس جمهوریت بود. کاظم می گفت همه این بدبختی ها از شکم منحوس نظام جمهوری زاییده شد ولی جمعه گل همایش مخالفت می کرد بخاطری که او اولین رئیس جمهور را مانند اولیا پرستش می کرد و از ستایش اش هیچ سیر نمی شد. این موضوع شاهی و جمهوری هر دو مامور ما را به دو دشمن سرسخت مبدل ساخته بود.

این تنها نبود جمعه گل هر روز سلسله اصل و نسب اش را در گوش های ما پُف می کرد بطور مثال همواره می گفت که پدرکلانهایش حاضر باش شخصی امان الله خان بوده، مادر کلانش ظاهر شاه را نماز یاد داده و با افتخار زیاد می گفت که داود خان خو در وقت صدارت خود، بدون پدر مرحومش نان چاشت خود را نمی خورده و هنگامی که داودخان خانه نشین بوده، پدرش هر روز دوغ بادرنگ دار با نعنای برایش تهیه می کرد و داود خان آنرا همراهی نان چاشت خود نوش جان می کرد و بعد در زیر سایه درخت بید می خوابید.

اگر از مسایل دین و دینداری گپ در میان می آمد اینبار جمعه گل ما بیک مولوی بی ریش و بی پطلون تبدیل می شد و چنان پاره سرایی می کرد و نقل قول هایی می آورد که نماز جنازه دین و دینداری را می خواند. مثلاً می گفت:

میگن که در زمان حضرت داود پیغمبر یک سال بسیار خشکسالی شد. مردم پیش پیغمبر آمدند و شکایت کردند، داود (ع) فوراً در کوه طور رفت و با خدا دعوا کرد که اگر این قدر ظلم بر امتان من روا می داری، من از پیغمبری استعفا می کنم، همان بود که باران ها شروع شد و آنقدر باران بارید که نصف امتانش را سیل برد.

چه درد سر تان بدهم این پروفیسور بی مغز و بی علم زبان پشتو و فارسی همه ما را با نادانی و سر تمبه گی خود بجان رسانیده بود در حالیکه در دفتر تمام کارهای مربوط او را، ما انجام می دادیم وگرنه مجله چاپ نمی شد.

تا اینکه یکروز از دفتر مدیر مجله مستی کنان و لیبخند زنان آمد و با افتخار برای ما اظهار داشت که در سیمینار علمی یک هفته بعد که در مورد شخصیت ابوریحان البیرونی، دایر می گردد، مدیر برایش وظیفه داده که یک مقاله بنویسد و آنرا بخواند.

با شنیدن این خبر یکی آزرده شد که چرا او انتخاب نشده، دیگری رشک برد و بخیلی اش آمد و کاظم حریف پخته اش یک پسندن بالاایش زد اما من در تعجب بودم این دانشمند نادان چه خواهد نوشت و چه خواهد کرد؟

سرانجام روز سیمینار فرارسید و سالون از آدمهای عینک پوش و بی عینک، سرتاس و چاق و لاغر و قد کوتاه و قد بلند پُر شد. دیوار پشت ستیز با یک تابلوی بزرگی از یک مرد ریش درازی که فکر می شد البیرونی است، زینت یافته بود. در وسط ستیز یک پایه مایکروفون و میز خطابه عتیقه ای قرار داشت و در پیشروی آن دودانه گلدان گل جریبن.

سیمینار با مراسم معمول رسماً افتتاح شد سخنرانان آمدند، بیانات و اشعار شانرا یکی پی دیگری قرائت کردند و پس از یک مقدار کف خوردنها و کف شنیدنها، رفتند دوباره بجایهای شان نشستند تا اینکه گوینده، نام آقای جمعه گل خان ما را گرفت و از او خواهش کرد که بیاید و مقاله علمی و تحقیقی اش را قرائت کند.

ما کارمندان مجله که در یک گوشه نشسته بودیم هرکدام گوشهای خود را تیز کردیم که سخنان آقای پروفیسور بی سواد را بشنویم که چه می فرماید جمعه گل با شتاب پشت مایکروفون رفت، دوسیه اش را پیشرویش باز و شروع کرد: به اجازه خواهران و برادران.

بعد گلو صاف کرد و خواست ادامه دهد، کمی مکث کرد و به کاغذهایش دقیق شد مثلیکه چیزی از نزدش مغشوش شده باشد اما دفعته رسته سخن را بدست گرفت و ادامه داد:

ابوریحان البیرونی دانشمند نامدار کشور ما بود که در ریاضی، ساینس و موسیقی دست بلند داشت. موصوف در عمرش شکم سیرنخوابید. همیشه از درد عضلات و بیماری بواسیر رنج می برد، سه ساله بود که پدرش از خر پائین افتاد و فوت کرد، بعداز آن دیگر روز خوش را ندید (چک چک های دوامدار)...

البیرونی بخاطری این تخلص را انتخاب کرده بود که زادگاهش اصلاً شهری بود بنام بیرون که در ولایت وردک موقعیت دارد، موصوف در سن چهار سالگی همراهی مادرش از آن شهر مهاجرت نمود و به غزنی آمد. در غزنی

نزد علمای مشهور چون بهلول دانا، سنایی غزنوی، سیدعباس آغا و عارفی بنام ملای منده بی شاگردی نمود و فلسفه و عرفان آموخت. (باز هم چک چک ها...)

... البیرونی در سن هفده سالگی با بانویی بنام «دلبرو» که از خاندان علاوالدین غوری بود ازدواج نمود و چهارده پسر و یک دختر از او بجا ماند.

... در طول عمر خود هفتاد و یک جلد کتاب در باب فلسفه، نجوم، دینیات و حکمت نوشت که متأسفانه بجز چند جلد، تمامی آثارش از افغانستان بخارج قاچاق شد که قرار آخرین اطلاعات، کشورهای غربی همین اکنون در تکنالوژی و صنعت طیاره سازی و غیره از همین آثار کاپی و استفاده می کنند...

هرقدر که بیانیه جمعہ گل ادامه پیدا می کرد، علما و دانشمندان شرکت کننده، از معلومات کاغذ پیچ و دست اولی که بنی بشر تا حال آنرا نشنیده و خوانده بود و صرف در کنووی علمی جمعہ گل ذخیره بود، به وجد آمده بودند و با چک چک های ممتد مراتب تحسین و تمجید شانرا به هوا نثار می کردند.

ما چند نفر اعضای دفتر با شنیدن بیانات جمعہ گل که هم شاخ داشت و هم دم و استقبال بی مانند شنونده ها، هک و پک مانده بودیم و از همدیگر می پرسیدیم که ما نادان هستیم و اینقدر از البیرونی بی خبر و یا این مردم تجاھل می کنند و سر به دل خود چک چک کرده می روند.

چه درد سر بدهم تان محفل در اوج احساسات و چک چک های شرکت کننده ها پایان یافت و ما همکاران شعبه منتظر بودیم که سرنوشت جمعہ گل با این بیانیه مبتذل و ساختگی که در حقیقت توهین به شخصیت ابوریحان البیرونی بود، بکجاها خواهد کشید.

یک هفته بعد ما همکاران خبر شدیم که آنهمه مطالب بی معنی و بی ارتباط طور پنهانی از طرف کاظم در بیانیه جمعہ گل اضافه شده بود اما نتیجه سرچیه شد:

بجای اینکه برای وی نقص کند و موجب بی آبی و رسوایی اش گردد، در ظرف کمتر از یکماه جمعہ گل رسماً به صفت مدیر مسئول مجله ما مقرر گردید.

(پایان)



تذکر: هرگاه خوانندگان محترم متمایل باشند که نبشته ها و مطالب دیگری از این نویسنده معزز را مطالعه کنند، می توانند با "کلیکی" بر عکس نویسنده در صفحه مقالات، به "ارشیف" شان رهنمائی شوند!

دانشمند بی دانش

[Rayab_hr_daaneshmand_bey_daanesh.pdf](#)